

## بیانیه دانشجویان مسلمان ایران

### بسمه تعالی

به یاد بود

جلال آل احمد

مسلمانان متفکر و متعهد

«تقدیر، گاه در شگفت آفرینی های معجزه آسای خویش، زیبایی و ذوق بسیار بخرج می‌دهد. در کارخانه عظیم خلقتش که شبانه روز می چرخد و سنگها، گلهای، درختها، ماهی ها، پرنده ها، حشرات، چهار پایان، دهها، دامها و آدمهای بیشماری میسازد همه تکراری، استاندارد شده، و مثل هم، گاهی از روال عادی کارش خارج میشود و بدیعه می آفریند. به استثنای سازی دست میزند: شعری می سراید، اثری هنری خلق میکند...» (حر - دکتر شریعتی)

جلال از بدیعه های آفرینش بود، در قلم و تفکر، انقلابی ای بود سرشار از صداقت که گر چه در خانواده ای مذهبی رشد یافته بود ولی سنت گرا نبود. او با صداقت ذاتی، مدتها بجستجوی حقیقت، مکاتب مختلف را کندوکاو نمود و بالاخره با انتخاب مکتب فکری اسلام، ماهیت اصیل خود را باز آفرینی کرد و به اصل خویش بازگشت. جلال خود در «شرح احوالات» می نویسد:

«در خانواده ای روحانی دنیا آمده ام پدر و برادر بزرگ و یکی از شوهر خواهرانم در مسند روحانیت مردند. الباقی خانواده همه مذهبی اند... دبستان را که تمام کردم دیگر پدرم نگذاشت درس بخوانم که «برو بازار کار کن»... توشیح دیپلمه آمد زیر برکه وجودم (در سال ۱۳۲۲) یعنی که زمان جنگ. به این ترتیب است که جوانکی با انگشتر عقیق به دست و سر تراشیده از آن محیط مذهبی تحویل داده میشود به بلبشوی زمان جنگ دوم بین الملل.....»

جلال در این بلبشو به قول خودش عضو حزب توده میشود اما او وعده ای از همفکرانش نتوانستند دنباله روی کورکورانه را تحمل کنند و انشعاب کردند. در نیروی سوم فعالیت فراوانی داشت تا اینکه در اردیبهشت ۱۳۳۲ باز همان بازیها را در نیروی سوم هم می بیند از آنان جدا میشود. در این سالها کارهای قلمیش شکوفا میشود و در کتابهای خود به عنوان داستان گوشه های مختلف اجتماع را نقاشی میکند. باز خودش مینویسد:

«همچنین جوریهایی بود که جوانک از خانواده گریخته و از بلبشوی ناشی از جنگ و آن سیاست بازیها سرسام بدر برده، متوجه تضاد اصلی بنیادهای سنتی اجتماع ایرانیها شد با آنچه با اسم تحول و ترقی و در واقع به صورت دنباله روی سیاسی و اقتصادی از فرنگ و آمریکا دارد مملکت را به سمت مستعمره بودن میبرد و بدالش میکند به مصرف کننده تنهای کمپانیها، وجه بی اراده هم، وهم اینها بود که شد محرک «غرب زدگی» سال ۱۳۴۱... انتشار غرب زدگی که مخفیانه انجام گرفت نوعی نقطه عطف بود در کار صاحب این قلم»

جلال در فروردین ۴۳ به حج می‌رود و حاصل آن سفرنامه اش «خسی در میقات» بود در آنجا صادقانه شرح میدهد: «بعد تطهیری و بعد مسجدالنبی. بزرگترین غبن این سالهای بی نمازی از دست دادن صبح ها بود، بابویش، بالطافت سرمایش... پیش آفتاب که بر می خیزی انگار پیش از خلقت برخاسته ای و هر روز شاهد این تحول مجدد روزانه بودن... و امروز چنان حالی داشتم که به همه سلام میکردم، و هیچ احساسی از ریا برای نماز، و یا ادا در وضو گرفتن... دعاهای همه بخاطرم هست، سوره های کوچک و بزرگ که در کودکی از بر کرده ام... آن وقتها عین وردی میخواندمشان و خلاص ولی امروز صبح وقتی میگفتم (السلام علیک ایها النبى) یک مرتبه تکان خوردم...»

جلال در این سفرنامه چه زیبا بر کارهای ضد اسلامی عمال آرامکو یعنی حکومت سعودی فریاد می آورد و با تامل و تفکر در ماهیت انقلابی اسلام به این نتیجه میرسد که: «آنوقت اگر غرب با این استعمار نوع جدیدش این چنین بر ارباب مسیحیت میراند، چرا در این حوالی که ماییم، ارباب اسلام را چنین زنگ زده رها کرده ایم و از خود می پرسیدم که برای موضع گرفتن در مقابل غرب، این مراسم حج خود نوعی سکوی پرش نیست؟ .....» از کتاب خسی در میقات جلال، انقلابی صدیق، که در دوران حیاتش چون خاری در چشم رژیم بود، سرانجام همانند دیگر انقلابیون مجاهد نظیر دکتر شریعتی یعنی به دست رژیم سفاک ایران شهید شد. و تجربه ای با ارزش و پر بار برای جوانان سرگردان که در ابتدای راهند باقی گذاشت تا آنکه با صداقت در جستجوی راه و مقصدند بار دیگر راه های ناهموار را تجربه نکنند و امانت او را به دست گرفته راهش را ادامه دهند.

**سلام بر او و بر صداقت او یادش گرامی باد و صداقت انقلابی و تعهدش سرمشقی برای دوستانش**

**دانشجویان مسلمان ایران**

**شهریور ۱۳۵۶**